

چالش‌هایی برای سیاست و علم اخلاق

اخلاق - ترور - جهانی شدن - دموکراسی

پدیدآورنده:

مرکز علم اخلاق و پایداری

مجموعه درس‌گفتارها

بیلدفلد ۲۰۱۴

ترجمه‌ی

محبوبه شمشادیان



تهران، ۱۳۹۷

فهرست مطالب

۷ فهرست نویسندگان
۹ موضوع و انگیزه‌ی پیدایش
۱۱ درباره کتاب
۱۳ مقدمه (ماتیاس لیندناو)
۲۳ خیر و شر - نسبت به اخلاق در سیاست (موریتس لوین برگر)
۳۹ ترور - خطری برای جامعه؟ از تهدید تا آسیب پذیری (هرفرد مونکلر)
۵۹ جهانی شدن - آیا دولت ملی منسوخ شده است؟ (فرانسیس گنه‌وال)
۷۳ درباره اصول اساسی دموکراسی به لحاظ علم اخلاق (یولیان نیدا - روملین)
۹۷ نقد کتاب
۱۰۵ واژه‌نامه
۱۰۹ نمایه

در مقاله اول مناسب با همین موضوع و در همین رابطه این پرسش مطرح می‌شود که آیا رابطه‌ی میان سیاست و اخلاق وجود دارد و کدامیک بر دیگری اولویت دارد. قواعد اخلاقی، پرسش‌های علم اخلاق را منعکس می‌کنند و هیچ جامعه‌ای بدون اخلاق و دولت وجود ندارد اخلاق و دولت (سیاست) هر یک بحث استدلالی دائمی را دنبال و تفسیر می‌کنند. نویسنده معتقد است که سیاستی که بالاترین اقتدار و دستورالعمل برتر اخلاقی را در جامعه ادعا کند به راه حل نادرست و خطرناکی گرایش یافته است.

نویسنده‌ی مقاله دوم سعی بر این دارد که نشان دهد، دوران جنگ‌های رُعب‌انگیز و متقارن میان دولت‌ها سپری شده است و انگیزه جنگ‌های فعلی که اغلب توسط دولت‌های غربی هدایت می‌شوند هم بیشتر مبارزه بر علیه تروریسم و مشکل‌های گوناگون ظهور آن است و نه از بین بردن علل ایجاد و تشکیل تروریسم به هر شکلی در جهان. نویسنده این مقاله معتقد است که دولت‌های غربی کمتر در تحقق یافتن مقاصدشان در این رابطه موفق بوده‌اند. در مقاله سوم این پرسش مطرح شده است که آیا با پیدایش جهانی شدن حاکمیت‌های ملی منسوخ شده‌اند یا خیر؟ که پاسخ نویسنده «نه» است.

و سرانجام نویسنده مقاله چهارم موضوع دموکراسی را مطرح می‌کند. نویسنده معتقد است که دموکراسی تصمیم‌گیری اکثریت، توافق و اتفاق مشترک قومی و فرهنگی نیست، بلکه دموکراسی شکلی از دولت که حقوق فردی را تضمین می‌کند، می‌باشد. نویسنده مختصراً و به خوبی تعابیر نادرست از دموکراسی را در اینجا شرح می‌دهد. دموکراسی شکلی از حاکمیت است که حقوق فردی و آزادی فردی و حقوق برابر مدنی و ایجاد همبستگی را به بهترین نحوی برای جامعه تأمین می‌کند. نویسنده این مقاله یکی از مشخصه‌های دموکراسی را دولت اجتماعی برمی‌شمرد.

امید است که برگرداندن چنین آثاری هر چند کوتاه بتواند در جامعه مؤثر و مفید برای همگان خصوصاً کسانی که به دنبال یافتن و بکارگیری واژه‌های درست حتی در مکالمات روزمره‌اند واقع شود که آن خود پی‌گرفتن موضوع‌های مختلف در علوم سیاسی و اخلاق را برمی‌انگیزد.

م. شمشادیان

اسفند ۹۳

مقدمه

ماتياس لیندونائو

بارها به گونه‌ای جنجال‌برانگیز بر سر این موضوع بحث می‌شود که سیاست و علم اخلاق نسبت به یکدیگر در چه رابطه‌ای قرار دارند و سیاست به چه میزان می‌تواند می‌بایست خود را با استانداردهای علم اخلاقی و معیارهای اخلاقی تطبیق دهد، بی‌آنکه از آزادی عمل سیاست به گونه‌ای غیر مسئولانه کاسته شود. و چنین امری بی‌دلیل نیست. تصمیم‌گیری‌های نهادهای سیاسی و سیاستمداران و بدین ترتیب در نهایت امور سیاسی، تحت نظارت ویژه‌ای قرار می‌گیرند. چنین وضعیتی از مقاصد امور سیاسی حاصل می‌شود: چنین امری باید کمک کند، تا جهان به نحوی تغییر یابد و نهایتاً برای انسان‌ها «زندگی خوبی» (صرفاً نه به معنای مادی آن) میسر ساخته و بتوان حداقل، سطح امنیت و رفاه حاصل شده را حفظ کرد. هم‌چنین تصمیم‌گیری‌های اصل اساسی تعیین‌کننده غیر قابل چشم‌پوشی‌اند. البته در این باره نظرات مختلفی وجود دارد که سیاست چه کاری را باید و چه کاری را نباید انجام دهد و یا سیاست قابلیت توجیه چه کاری را دارد و یا قابلیت توجیه چه کاری را ندارد. همین‌طور به گونه‌ای جنجال‌برانگیز بحث بر سر آن است که اصلاً ارزیابی امور سیاسی بر اساس کدام معیارها در نظر گرفته می‌شوند. علاوه بر این چشم‌پوشی از افزایش پیچیدگی مداوم نسبت به تصمیم‌گیری مسایل به تأخیرافتاده و مورد اختلاف که تصمیم‌گیری‌ها و ارزیابی هرآنچه که باید و نباید انجام گیرد، را دشوار می‌سازد، به عنوان مثال این سؤال مطرح می‌شود که محدودیت آزادی شهروندی تا چه حد می‌تواند برای دفع ترور مشروعیت یابد.

از آنجائیکه امور سیاسی همواره مبتنی بر پرسش‌های تنظیم‌همزیستی میان انسانهاست، غالباً سیاست و امور مرتبط سیاسی این واقعیت را کتمان می‌کنند که چگونه باید با چالش‌ها مواجه شد. در نتیجه بررسی‌هایی پیرامون قضایای عمومی وجود دارد که سطوح اجتماعی، معیارها و قوانین را برای آنها تعیین می‌کنند و برای تمام شهروندان اعتبار مرتبط را مطالبه می‌کنند. تعیین کدام هنجار توسط کدام معیار فقط در موارد نادری مبتنی بر طرح‌های کلی شرکت‌کنندگان و مسئولان است و برعکس و علی‌القاعده چنین امری ناشی از کثرت اختلافات خواسته‌ها، علایق و اهداف متفاوت انسانهاست. چنین امری در دموکراسی از کثرت عقاید، دیدگاه‌ها، باورها، طرز فکرها، برداشت‌های زندگی، جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها سرچشمه می‌گیرد، و از چنین تکثری غالباً ارزیابی‌های متفاوت تصمیم‌گیری‌های سیاسی پدید می‌آید. دموکراسی‌ها علیرغم اختلاف حاصل از علایق‌شان نیازمند یافتن توافقات محکمی هستند تا بتوانند با آن توافقات حتی‌الامکان بسیاری از گروه‌های درون طیف هم‌عقیده‌ی خود را نظام دهند و فقط بر این اساس می‌توانند به قواعد مرتبط کل جامعه نفوذ یابند. در این مورد در نظر گرفتن یک جهان‌بینی معینی به مثابه‌ی یک جهان‌بینی غیر قابل تردید با چنین قاطعیتی که هیچ واقعیت عینی درست و یا غلطی را به عنوان اساس سنجش نمی‌توان ارائه کرد، منع شده است.

اما سیاست باید تصمیم بگیرد و به دنبال راه‌حل‌های دقیق مسایل باشد. از آنجائیکه سیاست، یک چیز از قبل تعیین شده و قابل جابه‌جایی نیست، بلکه برعکس سیاست ساخته می‌شود، پس بنابراین سیاست برای اجرای فرمان، وظایف هدایت کردن و وظایف نظم‌دهی‌اش به رهنمودهای مهمی نیاز دارد که بر اساس آنها می‌تواند اقداماتش را تنظیم کند. بر این حسب یک جهت‌دهی منحصر به فردی نمی‌تواند برای سنجش ارزیابی یک سیاست «خوب» کافی باشد که تا چه حد یک سیاست مناسب عمل می‌کند. یعنی اینکه آیا سیاست در موضع انتظارات مستدل شده منصفانه است؟ بدون تردید امور سیاسی موضوعاتی را حل می‌کند، اما چنین امری را نمی‌توانند نهایتاً با ابزار علمی، تکنوکراتی و یا منطق راهبردی - ابزاری انجام داد. بدین ترتیب همواره سنجش‌های ادعاهای اساسی و یک سنخ، گروه‌های مختلف

مدعی را به همراه دارد. از این جهت سیاست مناسب برای تأمین مشروعیت تصمیم‌گیری‌ها و سنجش‌های برتر نیاز به معیارهای فراتری دارد. در اینجا قانون و علم اخلاق مطرح می‌شوند.

مسلم است که سیاست نمی‌خواهد به دلخواه اعتبار داشته باشد و از نظام معتبر حقوقی جانبداری کند. قانون نیز به این وظیفه اضافه می‌شود، همزیستی انسانها در بستر جامعه (متن اجتماعی) در یک جمعیت خاصی (به عنوان مثال دولت/حکومتی) تنظیم می‌شود و برای آن امنیت قانونی ساخته و بر آن تأثیر می‌گذارد. بدین دلیل قوانین در بکارگیری‌شان نباید تبدیل به خوب به نظر رسیدن و یا مورد استفاده سلیقه‌ای واقع شدن شوند، بلکه قوانین باید مطمئن بودن را نیز تضمین کنند. سیاست همچنین برای صلاحیت قانونگذاری و اجرایی کردن قانون، دارای مسئولیت خاصی است. بر این اساس قوه مقننه قوانینی را تصویب نمی‌کند که حقوق شهروندی اعضای یک جمعیت دولتی را کاهش دهد. سیاست مجاز نیست گروه‌های معینی را به وسیله قانون مورد تبعیض قرار دهد و یا اینکه بدون دلایل توجیه‌پذیر گروهی را بر دیگران ترجیح دهد. در نتیجه قانون به این کار می‌آید که در برابر خسارت از انسانها حمایت کند، به اختلافات جزئی‌شان نظم بخشد، سلامت و آزادی افراد را تضمین کند و در برابر تخلفاتی که افراد انجام می‌دهند، آنها را تحریم کند. تازه قوانین وقتیکه چنین شرایطی را برقرار می‌کند برای رفاه همگانی بطور مناسب معتبر می‌شود و در جهت مشروعیت قدرت (حکومتی) عمل می‌کند. چنین توضیحات کم کافی اند تا نشان دهد که: قانون یک سنجش مهم ارزیابی برای مشروعیت امور سیاسی است.

در هر صورت تنظیم قانون صرفاً کافی نیست. قانون معتبر می‌تواند مطالبات به لحاظ مهم اخلاق را هم نقض کند. نظام‌های قانونی رژیم‌های خودمختار مثال‌های فراوانی بر این ادعایند، البته آن رژیم‌ها (از دیدگاه قانون) رسماً و با دقت بوجود آمده‌اند ولی (از دیدگاه مشروعیت) اساساً با استانداردهای علم اخلاق مغایرت دارند و یا از آن منحرف شده‌اند. بنابراین لزوماً معیارهای قانونی، استانداردهای علم اخلاق را هم پوشانی نمی‌کنند. علاوه بر این قانون نمی‌تواند از خود معیاری بسازد. زیرمعیارهای قانونی معتبر مجدداً بر مبنای باورهای اخلاقی و معیارهایی که به آنها

پیوند خورده‌اند، قرار دارند. از این رو درست نیست که صرفاً قانون را به عنوان معیار ارزیابی یک سیاست «درست» بکار گرفت. ولی قانون اهمیت ضروری و نه اهمیت کافی خوانده می‌شود. بدین دلیل علم اخلاق از اهمیت ارزیابی اقدامات سیاسی نیز برخوردار است. این وظیفه نیز به علم اخلاق اضافه می‌شود که اقدامات سیاسی را در خصوص اخلاقیات آن صلاحیت دهد، یعنی اینکه تا چه حد بر مبنای اخلاقی اقدامات سیاسی را می‌توان به گونه‌ای توجیه پذیر، مشروعیت بخشید.

از آنجائیکه همواره بحث‌ها در ابتدا درباره صلاحیت سیاسی به لحاظ اخلاقی آغاز می‌شود، پس در نگاه اول احتمال وجود یک رابطه‌ی مشخص میان سیاست و علم اخلاق وجود دارد. زیرا به نظر می‌آید که اخلاق برای کنترل تصمیم‌گیری‌های اساسی سیاسی دقیقاً تا سطوحی از عرضه کردن‌ها را ارائه می‌دهد. پس توانمند ساختن ارزیابی‌ها و تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر ارزیابی‌ها می‌تواند سهل باشد: آن دسته از تصمیم‌گیری‌های سیاسی که برای انتظارات اخلاقی کافی اند، می‌توانند بررسی شوند و دسته دیگر هم مردود شوند. در نتیجه اخلاق هم در مقابل سیاست واجد شرایط برتر می‌شود. در مقابل یک چنین تغییر ساده‌ای صرفاً این پرسش که چه چیزی تحت اخلاق فهمیده می‌شود را مطرح می‌کند.

مفهوم اخلاق حتی برای یک بار هم بیان نمی‌کند که در یک جامعه و فرهنگ خاص، یک سیستم معیاری - ارزشی وجود دارد و آن سیستم مدعی اعتبار مرتبط به تمام تعلقات آن فرهنگ و جامعه است. در ضمن اخلاق مدعی برقراری یک نظام اجتماعی است که به همراه آن در نظام بخشیدن به همزیستی انسانها مشارکت دارد. در هر حال اخلاق به دلیل عدم اطمینان از استنباط‌اش، از پیوند عمیق و یا ساختار رسمی و امکانات تحریم قانونی برخوردار نیست. علاوه بر این اخلاق مثل قانون مربوط به تنظیم رفتارهای بیرونی انسان نیست، بلکه اخلاق مربوط به رفتارهای «درونی» انسانها می‌شود. به این معنا که معیارهای اخلاقی صرفاً زمانی مورد اعتبار قرار می‌گیرند که بوسیله انسانها پذیرفته شوند و اقداماتشان را اعلام کند. پس بنابراین نیاز به خواسته‌ی «خوب»، ارتباط با خود و وظیفه‌ی خود که بر اساس میزان‌های اخلاقی عمل کنند، است. معیارهای اخلاقی در عین حال می‌توانند باعث شکوفایی تأثیرات شوند، بطوریکه معیارهای اخلاقی بیشتر به صورت غیر مستقیم

به باورها و بر اعمال انسانها تأثیر می‌گذارند و بدین ترتیب می‌توانند بر اقدامات سیاسی هم تأثیر داشته باشند.

بطور فرض هیچگاه مسلم نیست که جهت‌دهی ارزش‌های تعیین شده و معیارهای مشتق شده از اخلاق معتبر «خوب» است. زیرا باید توجه داشت که اخلاق سنتی غالباً مدیون باورهای سنتی و تجارب مستقل اجتماعی کردن (اجتماعی‌گرایی) است که علی‌القاعده عمیقاً آزموده نمی‌شوند. در نتیجه این مسأله مطرح می‌شود که به چه میزان اقلیت‌ها و هرگونه تصورات ارزشی و معیاری هر یک از اقلیت‌ها مورد توجه قرار خواهد گرفت یا آیا یک اقلیت تعیین می‌کند که کدام اخلاق برای اکثریت مورد اعتبار است. زیرا کسیکه تعیین می‌کند چه چیزی معتبر است، در واقع برای دیگران دیکته می‌کند که دیگران پیرو چنین تعییناتی شوند. چنانچه علایق و حقوق مشروع دیگران مورد خدشه واقع شود، دیگر اخلاقی حاکم نمی‌تواند برای خود تبلیغ کند و توجیه‌پذیر باشد. و بدین ترتیب و در این رابطه مسأله دیگر اخلاق، و قتیکه ضروریات اساسی از احکام ارزشی مشتق می‌شوند می‌ماند. افراد دائماً ارزیابی‌ها و ارزش‌ها را در نظر می‌گیرند. چنین چیزی شامل شیوه‌های رفتاری و نیز اعمال انسانها در مفهوم اخلاق معتبر می‌شود. اخلاق باید در عین حال بُعد اساسی را نیز نشان دهد. یعنی معیارها را به عنوان موارد ارتباطی قرار دهد، در غیر اینصورت چنین چیزی بی‌معناست. پس در نتیجه بکارگیری آنها به کمک معیارهای حقوقی به تحریم مجهز می‌شود. اما و قتیکه ویژگی ارتباطی از پیش تعیین شده معیارها بر مبنای احکام ارزشی است، اخلاق نمی‌تواند دارای صلاحیت «خوب» باشد و اظهارات آلت‌راتیو دیگران را از زندگی و از ارزش‌ها کاهش دهد و یا اینکه حتی به مشروعیت دآوری ارزش آنها توافق کند، گرچه ارزش علایق و حقوق مشروع دیگران را خدشه‌دار نکنند. برای چنین موردی مثالی که هنوز هم در باور گسترده می‌آید، این است که هم‌جنس‌گرایی هنوز در اخلاق معتبر نمی‌تواند ادعای مشروعیت کند، برابری حقوقی آنها که دیگر اصلاً جای بحثی ندارد.

طرح چنین مسأله‌ای مشخص می‌کند که در هر صورت اخلاقی حاکم نمی‌تواند به نکته مطلق هدایت‌گر برای امور سیاسی ارتقاء یافته و یا حتی اخلاق را ورای سیاست قرار دهد. چنین امری صرفاً تحت دو شرط مجاز می‌شود: از طرفی باید